

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

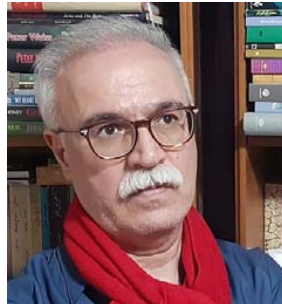
afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینة ایران

داکتر محمد قراگوزلو

۰۴ سپتمبر ۲۰۲۴



داکتر محمد قراگوزلو

۱. مسکن، بحران، فاجعه یا قتل تدریجی کارگران؟

اولویت فراموش شده!

از منظر نگارنده مسکن به عنوان هیولای دهان گشاد بلعنده دستمزد کارگران در کنار ایجاد شکل مستقل مهم ترین اولویت جنبش کارگری سوسیالیستی ایران است. واقعیت این است که مسکن چه به صورت اجاره و رهن و چه در قالب پرداخت قسط وام بخش عمده ای و در مواردی کل دستمزد کارگران را می بلعد. پدیده های حاشیه نشینی و کارتن خوابی و گور خوابی و پشت بام خوابی و اتوبوس خوابی و گاراژ خوابی و "خانه های اشتراکی" و اتاق های ده متری برای اسکان چند نفر و بسامد فراوان ظهور حلبی آبادهای جدید و تراکم جمعیتی در این "شهرک" ها از یک سو و خرید و فروش پنت هاوس های ۲۰۰ میلیارد تومان به بالا از سوی دیگر و میلیون ها واحد مسکونی خالی فقط موید شکاف طبقاتی در جامعه سرمایه داری ایران نیست. گسل طبقاتی هم نیست. "خطر فلاکت" هم نیست. سقوط طبقاتی هم نیست. به یک عبارت همه این ها است و چیزی بیش از این ها. آنچه در حوزه مسکن در ایران کنونی می گذرد نماد تمام عیار یک جنگ نابرابر طبقاتی است که از اوائل دهه پنجاه خورشیدی شروع شده است و اینک به ذروه خود رسیده است. نکته پیدا است که در این جنگ طبقاتی - که فراتر از "مبارزه طبقاتی" مورد نظر مارکس است- شکست های سنگینی به طبقه کارگر ایران وارد شده است. دامنه های این شکست به وضوح خود را در زندگی و کار روزانه و روزمره کارگران ایران نشان می دهد. همین ناترازمندی سبب شده است که امر سازماندهی طبقاتی کارگران با دشواری های متعدد مواجه شود.

نکته حیرت انگیز این که بخش وسیعی از چپ ها و سوسیالیست به جای تمرکز روی مسئله مسکن و تبعات بشدت مخرب آن روی روند مبارزه طبقاتی بیش ترین اهتمام خود را روی مباحث حقوق بشری و آزادی های فردی و

دمکراسی و "تحلیل" فوری و "پخش مستقیم و زنده" اخبار مرتبط با "سرگیجه" و "اسهال و استفراغ" فلان فعال حقوق بشری متمرکز کرده اند. این دوستان گویا از یاد برده اند که در اصول اساسی "حقوق بشر" دفاع از "مالکیت خصوصی" امری مقدس و بی تخفیف است. مالکیت خصوصی به عنوان منشاء و دلیل بی خانمانی کارگران. با هیچ فوت و فن و جادو و جنبلی نمی توان هم سوسیالیست بود و هم از این منشور حقوق بشر متکی به اصل مالکیت خصوصی دفاع کرد. به این ترتیب است که نه فقط اخبار و تحلیل ها بلکه اساساً اولویت های مبارزه طبقاتی نیز برای این جمع کثیر "سوسیالیست های خرده بورژوازی حقوق بشری" تغییر کرده است. از نظر این دوستان دفاع از نان و مسکن چیزی است تو مایه های افتادن به چاه "اکنون میسم". واضح است که جنبش های اجتماعی با موتور محرکه طبقاتی آنها ارزیابی و تحلیل می شوند اما چنین مؤلفه مهمی نافی اعتبار شعارها و پرچم ها و رهبری این جنبش ها در بررسی ماهیت طبقاتی آنها نیست. به این اعتبار عجیب است که اعتراض به جنایت شلیک به هواپیمای اوکراینی تا ماجرای "زن زندگی آزادی" بدون آن که در طول یک سال تداوم کلمه ای و کلامی از نان در میان باشد به عنوان "انقلاب" جا و جار زده می شود! و البته باهوده است که: "رهبران" خودخوانده طرفدار "پرواز ممنوع بر فراز آسمان ایران: عراقیزه کردن کشور"، صحنه گردانان و سخنرانان اصلی تظاهرات ۸۰ هزار نفری برلین (۳۰ مهر-میزان- ۲۲/۱۴۰۱ - ۲۲ اکتوبر ۲۰۲۲)، مدافعان و شیفتگان "دولت دمکراتیک اوکراین"، میهمانان الیزه و واشنگتن و کنفرانس های امنیتی هالیفاکس و مونیخ، خلبانان مسیر تورجان به جورج تاون و متحدان اصلی و فرعی رضا پهلوی..... "ناگهان" و به طور کاملاً "اتفاقی" در نقش بی جانشین رهبران خوش نشین "انقلاب مهسا" ظاهر شدند. آنان که مدت کوتاهی بعد هنگام پرش از ارتفاع دومین جایزه نوبل به گیس و گیس کشی پرداختند. همان ها که از آن سوی مرزها به منظور تقسیم قدرت در پاسگاه ژندارمری بوکان به روی دوستان و متحدان یک ساعت پیش خود اسلحه کشیدند و فرزندان این مردم نجیب را به خاک و خون کشیدند. همان ها که برای تصدی منصب زعامت بر بخشی از مساجد شهر زاهدان خون به پا کردند. همان ها که از قیل بالا کشیدن هزینه مرگبار خاموش شدن هزاران چشم زیبا موفق به زیارت و دستبوسی امانوئل مکرون و مارک روتته شدند. همان ها که در مواجهه با خیزش های انقلابی دی-جدی- ۹۶ و آبان-عقرب- ۹۸ خفقان گرفتند تا "متهم" به حمایت از کمونیست ها و پاپتی ها و گرسنگان و بی خانمان ها و کارتن خواب ها نشوند. همان ها که در این هیر و ویر کنگره گذاشتند تا برای اثبات "دوستی" خود با "جهان متمدن لیبرال دمکرات" و "دست مودت با جامعه جهانی" دیکتاتوری پرولتاریا را به بایگانی سپردند تا بتوانند حمایت از "جندریسم و وکیسم به جای طبقه کارگر" را به سیاستمداران پاچه ورمالیده ناتو بفروشنند و یک "ستاره" برای کسب قدرت سیاسی در آینده کشور نصیب خود کنند. همان ها که برای اثبات "تروریست" بودن حماس و سه گروه کمونیست فعال در "جنایت ۷ اکتوبر" از هم ولایتی های خود امضاء و استشهاد محلی جمع کردند تا به هر شکل ممکن بتوانند نسل کشی تکان دهنده در غزه را "جنگ میان دو دولت تروریستی" آب بندی کنند. همان ها که حضور مزدوران فاشیست اعزامی ناتو با تتوی SS در منطقه کورسک روسیه و پائین کشیدن مجسمه لنین و جایگزینی آن با استفن باندر (دوست فابریک هیملر) را جشن گرفتند و به مناسبت شکست "توتالیتاریسم" با هانا آرنهت و پوپر توپ هوایی شلیک کردند و بله همان ها که شکوه مبارزه طبقاتی را به ابتدال کشیدند تا "جامعه جهانی" را مجاب به پذیرش حضور خود در پارلمان ها کنند.... بگذارید بگذاریم و بگذریم!

اخیراً مجموعه بحث های بسیار مفیدی در مورد "بحران مسکن" صورت گرفته است. این سلسله بحث های تلویزیونی به ابتکار "تلویزیون برابری" برگزار شد و موضوع وخیم مسکن در ۹ کشور جهان را مورد ارزیابی

قرار داد. ظاهر قضیه نشان می دهد که طرح این نکات حیاتی چندان جذاب نبوده است. گویا مخاطبان رسانه های فارسی زبان هنوز در "شوک" ناشی از اصابت "شوکر" ترکیب "غیر منتظره" دولت پزشکیان "هنگ" کرده است و در تحلیل این داستان "رازناک" وامانده است که "چرا این رئیس جمهوری اصلاح طلب محافظه کار" زیر وعده های انتخاباتی اش زده است و به جای انتصاب عطاالله مهاجرانی و جواد ظریف و عبدالله نوری و مجید انصاری و... در مناصب وزارت ارشاد و خارجه و کشور و اطلاعات و غیره آن ۱۶ میلیون رأی را خرج عروج افرادی کرده که وی را رد صلاحیت کرده بودند! گویا "شیرینی حذف جلیلی" - که با "چپ" های محور مقاومتی می پلکاید- با این کابینه به زغنیوت تبدیل شده است و احتمالاً تا چهار سال دیگر تلخی آن با هیچ جای شیرینی رفع نخواهد شد! چند بار به حاشیه رفتم و حرف تو حرف آمد. ببخشید! در بخش پایانی بحثهای مرتبط با "بحران مسکن" نوبت به من رسید تا تیغی بر این زخم دردناک بزنم. ۲ نظر به اهمیت بی بدیل مسأله مسکن کوشیدم تا سرفصل هائی از این بحث را در دو بخش مکتوب کنم تا مخاطبان منبعی دم دستی و فشرده و ساده در اختیار داشته باشند. به همین دلیل این مطلب مدعی کمترین جامعیتی نیست و نمی تواند باشد. تحلیل جامع و تاریخی و طبقاتی مسأله مسکن طی پنجاه سال گذشته نیازمند فعالیت مطالعاتی و تحقیقاتی یک تیم حرفه ئی است. تیمی که با تامل و صرف وقت و دقت کافی منابع موثق نیز در اختیار داشته باشد. هیچ یک از این پیش شرط های اولیه و مبرم در این نوشته و آن مصاحبه لحاظ نشده است. به این عبارت مطلب فوق نه فقط خام است بلکه حتا نمی تواند یک متدولوژی مارکستی برای ارزیابی مسأله مسکن پیش روی خواننده بگذارد. کارگران ایران خود با گوشت و پوست خود همه روز با مسأله بدخیم مسکن دست به گریبان هستند. کارگری که دو شیفته کار می کند تا دوازده میلیون از حداکثر پانزده میلیون دریافتی خود را برای آلودگی در "کرانه ها و سواحل تورقوز آباد" (از توابع قدیمی بخش کهریزک شهر ری که اکنون "بهاران" خوانده می شود) به موجر "محترم" بپردازد با خواندن این نوشته فقط زخم کهنه اش تازه می شود. در واقع این مبحث هشدار و سرنخی است برای "انقلابیون" عزیزی که به اعتبار پیشرفت تکنولوژی اطلاعات می دانند در کشور چه می گذرد اما به هر دلیلی اصلی ترین نیاز طبقه کارگر ایران یعنی مسکن و نان و کار و البته آزادی های فردی و اجتماعی را فعلاً غلاف کرده اند و غرق مباحث اتوپیک و راسیونالیستی هستند. شاید مفید واقع شود. نمی دانم. چه بسا مانند "نبرد نازی زدائی" در اوکراین سابق و ماجرای نسل کشی زامبی ها در سرزمین های اشغالی چند ناسزای جدید نثار نگارنده شود. مهم نیست. مهم این است که به قول رفیق و استاد احمد شاملو جان:

« در برابر کدامین حادثه

آیا

انسان را دیده ای

با عرق شرم بر جبینش؟!»

۱. اصلاحات ارضی و جنبش خارج محدوده!

اصلاحات ارضی بخش عظیمی از روستائیان را به شهرها گسیل کرد. علاوه بر شکل گیری حاشیه نشینی و خارج از محدوده و گسترش مشاغل غیر مولد مانند دستفروشی، آن عده از روستائیان که به عنوان کارگر در مراکز صنعتی بزرگ مشغول کار شدند هنوز خاستگاه طبقاتی دهقانی خود را یدک می کشیدند. همین امر در متن مبارزه طبقاتی و موضع سیاسی این کارگران تاثیر بسزائی داشت. اگرچه لایه نازکی از مهاجران روستائی در صنایع

بزرگ و سنگین به کار گرفته شدند اما اشتغال این مهاجران در کوره پزخانه‌ها و کارهای ساختمانی روزمزد و اکتفا به دستمزد نازل و فروش نیروی کار ارزان و پذیرش سبک زندگی حلبی آبادی به یک نا به جانی طبقاتی در جامعه ایران انجامید و به طبقه کارگر صنعتی کشور نیز از هر منظر (از ایجاد ارتش ذخیره کار و تنزل دستمزد و درک نامفهوم از مبارزه طبقاتی و....) صدمه زد. بخش وسیعی از حامیان "شهری" جریان ملی اسلامی در آستانه انقلاب بهمن-دلو- از میان خیل این جمعیت عظیم برخاسته بود. به گزارش مرکز آمار ایران از جمع ۴ میلیون و ۲۲۸ هزار نفر مهاجر روستائی که در سال ۱۳۴۳ به شهرها منگنه شده بودند بیش از نیمی دلیل مهاجرت خود را کاریابی عنوان کرده بودند. جمع قلیلی برای ازدواج و تعدادی نیز به تبع فامیل به شهر آمده بودند. در واقع ۶۶٪ از مهاجران روستا به شهر پیش از مهاجرت در شمار نیروی کار و کارگری محسوب نمی‌شدند. به موجب سرشماری سال ۱۳۵۵ مهاجران روستا به شهر سالانه از ۳۸۰ هزار نفر گذشته بود. همین سرشماری به ما می‌گوید ۹۷٪ این مهاجران (۳۷۰ هزار نفر) در مناسبات اجتماعی شهری - از جمله کار و کارخانه - ادغام شده بودند. به این ترتیب در مطلع انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ما با طبقه کارگر غیرمنسجم و متشتتی مواجه هستیم که حتماً با تعریف‌های منطبق بر "طبقه کارگر در خود" نیز فاصله دارد چه رسد به "طبقه کارگر برای خود". به این اعتبار فعالیت نظری و عملی آن بخش از پیشتازان کمونیست و فدائی که به تأکید یادآور می‌شدند که "رفتیم کارخانه و سازماندهی کارگران ممکن نشد" و موضوع "تنوری پیوند" و دشواری ارتباط با طبقه و شکل بندی مبارزات چریکی را در همین مسأله حیاتی باید رهیابی کرد. وگرنه بزرگانی همچون تقی شهرام و حمید مؤمنی و پویان و احمدزاده و صفائی فراهانی و حمید اشرف - به استناد آثارشان - نه فقط به ارتجائی بودن بورژوازی ملی واقف بودند بلکه به این امر ساده نیز آگاهی داشتند که پیروزی انقلاب رهائی بخش سوسیالیستی بدون مشارکت مستقیم طبقه کارگر صنعتی ممکن نیست و جمع قلیلی از روشنفکران کمونیست نمی‌توانند به نیابت از طبقه امر رهائی کارگران را متحقق سازند. به هر حال و با وجود ناترازمندی در شکل بندی سرمایه‌داری ایران و فقدان انسجام در میان طبقه کارگر نخستین مجموعه ای که با شروع بحران اقتصادی رژیم شاه وارد میدان مبارزه شد کارگران بودند. بعد از ورود اندیشه‌های بلشویکی به ایران و تأسیس حزب کمونیست به تدریج سنت های مبارزه طبقاتی در میان کارگران صنعتی چنان جا افتاد که حتماً موژیک های "پرولتر" شده بعد از اصلاحات ارضی نیز نتوانستند آن سنت ها را بشکنند.

تلاشی رژیم شاه ناشی از انتقال بحران اقتصادی متأثر از انبساط و انقباض نفتی به یک بحران سیاسی عمیق و ساختاری بود. مضاف به این که در سطح جهانی بحران ساختاری اقتصادی - و به تبع آن بروز بحران در اقتصاد سیاسی ایران - پس از افزایش و کاهش قیمت نفت آغاز شد. این بحران جهانی از درون رشد سریع اضافه تولید و انباشت و پیشرفت تکنولوژی و گسترش جهانی سرمایه و متعاقب آن کاهش نزولی نرخ سود شکل بسته بود. در مراکز رشد یافته سرمایه داری پیش از بازگشت سرمایه ثابت کارخانه ها و به طور مشخص در امریکا و اروپای غربی پیش از آن که سرمایه داران بتوانند از طریق کسب سود هزینه های خود را پوشش دهند با رقابت فزاینده کارخانه های جدید در جوامع تازه صنعتی شده کوریا و چین و تایوان مواجه شدند. انباشت بدون بازگشت به تولید حجم عظیمی از درآمدهای نفتی - که حاصل جهش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ بود- در اروپا و امریکا به موج سرمایه گذاری های عظیم و گاه غیر معقولانه در برنامه های تسلیحاتی "جهان سوم" منجر شد. چنین برنامه‌هایی سطح بدهی این کشورها را در دهه ۸۰ به نحو وحشتناکی افزایش داد. به این ترتیب بود که برتون وودز برای مدیریت این بدهی ها از در اعمال برنامه های نئولیبرالی وارد شد. اقتصاد شاه نیز نمی‌توانست از این فرایند مجزا و دور باشد. از سال ۱۳۵۵ صدای اعتراض‌های کارگری و نارضایتی عمیق حاشیه نشینان خارج از محدوده در

سپهر سیاسی کشور شنیده شد. در همین سال دست‌کم ۵۱ اعتصاب کارگری گزارش شده است. توجه کنید که در این سال به قدرت جهانی سرکوب ساواک و شهربانی کمترین خللی وارد نیامده بود. اما کارگران صنعتی و به طور مشخص کارگران صنعت نفت زمانی وارد مبارزه طبقاتی (هم اقتصادی و هم سیاسی) علیه رژیم شاه شدند که حتا افراد سیاسی جامعه نیز نام رهبران ملی اسلامی را نشنیده بودند و نمی دانستند که مثلاً سه ضلع مثلث "بیق" (آقایان بنی‌صدر و ابراهیم یزدی و قطب‌زاده) خروشان به چند است. سال ۱۳۵۵ و در شرایطی که همه ابزار سرکوب شاه فعال بود؛ کارگران شرکت نفت رژیم را به عقب راندند و سندیکای خود را تاسیس کردند. این سندیکا نقش مهمی در سازماندهی اعتراضات و اعتصابات کارگری ایفا کرد. همین کارگران در خرداد- جوزا- ۵۷ در تهران به تشکیل کمیته های مخفی اعتصاب در پالایشگاه نفت اقدام ورزیدند. همه این تشکل سازی ها در حالی صورت می‌گرفت که هنوز خبری از اعتراضات خیابانی نبود. در ۱۷ تیر- سرطان- همان سال کارگران طی نامه بسیار مهمی دولت را با طرح ۳۷ رشته مطالبات اقتصادی رادیکال به نبرد فرا خواندند. نخستین اعتصاب کارگری (هفته اول شهریور- سنبله) رژیم را ناگزیر از تجدید نظر در قانون کار و افزایش دستمزد و مزایا و مرخصی و حق بازنشستگی کرد. هم زمان با اعلام حکومت نظامی و به رگبار بستن مردم معترض در میدان ژاله حدود ۲۰۰ نفر از کارگران شرکت نفت تهران به همراه اعضای خانواده خود در برابر پالایشگاه با برپائی چادر دست به اعتراض زدند. دو روز بعد نیروهای دولتی به این تجمع یورش بردند و در نتیجه کارگران وارد مرحله اعتصاب شدند. در نخستین هفته مهر- میزان- ۵۷ و به موازات گسترش تظاهرات توده ئی به شهرهای مختلف اعتصاب کارگران پالایشگاه تهران با پیوستن کارمندان قدیمی دامنه وسیع تری گرفت. رژیم در تقابل با کارگران اعتصابی به سوی آنان شلیک کرد و گروهی کشته و زخمی شدند. به دنبال این درگیری ها کارگران خوزستان نیز به اعتصاب پیوستند و انقلاب وارد مرحله سرنوشت سازی شد. در همان نیمه نخست مهر پالایشگاه آبادان به یک اعتصاب سراسری فرو رفت و نیروهای ارتش آنجا را اشغال کردند. در این برهه اگر چه میان کارگران آبادان و تهران از طریق سندیکا ارتباط منسجمی برقرار بود اما باید دانست که به دلیل فقدان تشکل سراسری توده‌نی کارگران اعتصابی نفت با سایر خواهران و برادران هم طبقه خود ارتباط نداشتند. در همین برهه است که رژیم با بستن صندوق مالی سندیکا گلوی اعتصاب را گرفت و کارگران را تحت فشار گذاشت. کارگران که برای ادامه اعتصاب به پول نیاز داشتند تبعاً به مراکز مختلف مراجعه کردند. یکی از این جاها دانشگاه بود که با کمکی در حدود دو میلیون تومان قادر نبود به نیازهای اعتصاب پاسخ مقتضی دهد. جای دیگر دفتر آیت الله طالقانی بود. از این مرحله به بعد و از طریق طالقانی است که کارگران به بازار و افراد ملی اسلامی وصل شدند. ماحصل این ارتباط پیوستن حاجی عراقی و چند فعال اسلامی به کمیته اعتصاب بود. به دنبال این فرایند آقایان رفسنجانی و بازرگان و صباغیان نیز وارد شدند و عملاً نبض رهبری اعتصاب را به دست گرفتند. همزمان با گسترش اعتراض های خیابانی و پیوند اعتصاب کارگران نفت خوزستان به کارگران تهران در اواسط آبان ماه- عقرب-، سرمایه داران اسلامی بازار با کمک های مالی "سقاوتمندانه" سوار اعتصاب و متعاقباً جنبش انقلابی شدند. در تاریخ ۳۰ دی ماه- جدی- کمیته ای برای هماهنگی اعتصاب تشکیل شد. اعضای این کمیته عبارت بودند از آقایان رفسنجانی، بازرگان، باهنر، معین فر و سحابی.

به محض سقوط شاه حاکمان جدید به کارگران و همه بخش های اعتصابی خدمات و تولید دستور دادند به کارهای خود بازگردند تا روند استثمار مختل نشود! اما کارگران آگاه در نخستین اقدام شوراهای منتخب خود را تشکیل دادند و کنترل تولید را به دست گرفتند. شوراها ساعات کاری را به ۴۰ ساعت کاهش دادند و ضمن اخراج مدیران فاسد حکومت سابق تا حد ممکن دستمزدها را نیز افزایش دادند. از آنجا که کارگران فاقد حزب سیاسی پیشرو و

سوسیالیست بودند در هر کارخانه نوعی از کنترل کارگری به اجراء در آمد. با وجودی که شوراهای شکل گرفته بعد از فروپاشی رژیم شاه کنترل کارخانه‌ها را در اختیار خود گرفته بودند اما خلاف شوراهای کارگری بلشویک در انقلاب اکتوبر اشتباهی چندانی به چنگ اندازی در قدرت سیاسی از خود نشان نمی‌دادند. به یک اعتبار با فروپاشی رژیم و کنترل کارخانه و تشکیل شوراهای و کسب امتیازات ناچیز سیاسی و اقتصادی کارگران وظیفه خود را تمام شده می‌دانستند. در نتیجه شوراهای کارگری از بدو شکل بندی تا تلاشی تلاش چندانی در ساز و کارهای سیاسی متن جامعه خروشان آن برهه انجام ندادند. رهبران و سازمان دهندگان این شوراهای که غالباً از سازمان‌ها و افراد چپ و کمونیست بودند به تدریج از طریق عوامل اسلامی کارخانه‌ها شناسائی و اخراج، زندانی یا فراری شدند. در همان شش ماه نخست بعد از فروپاشی سلطنت به اهتمام همان شوراهای ۴۱۲ اعتصاب و اعتراض کارگری در بیش از ۲۸۵ مرکز تولیدی سازماندهی شد. در مجموع کاهش نرخ سود و اختلال در انباشت سرمایه از یک سو و شروع جنگ ایران و عراق و میلیتاریزه شدن فضای جامعه از سوی دیگر شوراهای کارگری را زیر ضرب بورژوازی جدید قرار داد. علاوه بر عامل سرکوب این نکته نیز قابل تأمل است که شوراهای کارگری هر کارخانه ارتباط ارگانیک با سایر کارخانه‌ها و در مواردی مکرر حتا با کارخانه‌های همجوار نداشتند. اگرچه اعتصاب کارگران به ویژه کارگران نفت کمر رژیم شاه را شکسته بود اما واقعیت این است که در برهه مورد نظر ما دانشگاه‌ها و خیابان‌ها و کتابفروشی‌های کنار خیابان نسبت به کارخانه‌ها جنب و جوش بیشتری داشتند.

باری این نکته ناگفته نماند که درآمدهای کلان نفتی هزینه جاه طلبی‌های پوچ و بلند پروازی‌های پوک شاه شد. به جای ساخت و ساز نیروگاه و سیلو و جاده و بیمارستان و مدرسه و دانشگاه و به ویژه سرمایه‌گذاری‌های ساختاری در صنایع مرتبط با ساخت مسکن و رفاه عمومی، ارتش و ساواک به آخرین تسلیحات پیشرفته نظامی و شکنجه مجهز شدند. سال ۱۳۵۱ بیش از ۶۴٪ مردم شهرنشین سوءتغذیه داشتند. گوشت قرمز البته کیلویی یک میلیون تومان نبود و از جناب "دکتر زاکانی" که در "انتخابات اخیر" ریاست جمهوری اسلامی وعده داده بود "گوشت را به در خانه‌های مردم خواهد آورد!" هم خبری نبود. اما روستائیبانی که در نتیجه "انقلاب با شکوه شاه و ملت" برای "پارو کردن پول" به شهرها سرازیر شده بودند به دلیل فقدان تخصص و سواد و دانش حداقلی به دستفروشی می‌پرداختند. تنها راه رسیدن به "خوشبختی بزرگ" زدن به مرکز سیبل "بلیت‌های بخت آزمائی" بود. هر هفته چهارشنبه رادیو تهران نام یک ایرانی خوشبخت را از میان جمعیت ۲۵ میلیونی اعلام می‌کرد که برنده ۱۰۰ هزار تومان پول نقد رایج شده بود و می‌توانست با آن پول سه دستگاه و نصفی پیکان بخرد و هر هفته به همراه خانواده "خوشبخت" خود به "بندر پهلوی" برود! در آخرین سال حکومت پهلوی دوم ۶۸٪ مردم بیسواد بودند. سال ۱۳۵۳ کرایه خانه ۲۰٪ افزایش یافت. سال بعد مستاجران بینوا ناگزیر شدند ۱۰۰٪ به بهای اجاره خانه بیفزایند. از سال ۱۳۵۳ تا سال ۱۳۵۶ بنا به آمار دولتی کرایه خانه دست کم ۶۰٪ دستمزد کارگران را می‌بلعید. در سال ۱۳۵۶ یعنی اوج بحران اقتصادی و افزایش شدید تورم حداقل ۴۳٪ مردم زحمتکش مستأجر بودند. طی سه سال طوفانی (از ۱۳۵۳ تا ۵۶) شاخص مسکن از ۱۰۰ به ۲۹۴ رسید. رشد صنایع غیر نفتی در سال ۱۳۵۵ از ۴۱.۱٪ به ۹.۴٪ کاهش یافت.

در افزوده قابل تأمل! فقط ۴۵ سال پس از سقوط شاه روز دوشنبه ۲۹ مرداد-اسد- ۱۴۰۳ تیتراصلی روزنامه "جمهوری اسلامی" این بود: «رشد نرخ اجاره بها خارج از توان مستاجران است.»
زیر تیتراصلی همین روزنامه در صفحه اول نوشته بود:

- مستأجران دیگر به خرید خانه فکر نمی کنند.
- هم اکنون پول رهن برخی آپارتمان های تهران مطابق قیمت خرید چند سال گذشته همان واحد مسکونی است.

ادامه دهیم! شاه که زیادی روی سرمایه مالی ناشی از افزایش شگفت انگیز قیمت نفت حساب باز کرده بود در تنگنای جذب این سرمایه افتاده بود. در همین برهه علاوه بر حاشیه نشینان و ساکنان خارج از محدوده - که هر روز لانه شان با بولدورهای شهردار "مهربان و نیکوکار" جناب غلامرضا نیک پی ویران می شد- حلبی آبادها و مفت آبادها و یافت آبادها و یاخچی آبادها شکل گرفت. همزمان با اوج گیری بحران انباشت در سوسیال دموکراسی و شیفت آن به اقتصاد سیاسی نئولیبرال و سلب مالکیت و خلع ید از امکانات دولتی در متن برنامه های خصوصی سازی های نئولیبرالی رژیم مستأصل شاه به دلیل انحصار سرمایه و قدرت در "ید با کفایت بورژوازی دربار" قادر به ارائه پاسخی کاپیتالیستی به بحران کاپیتالیستی خود نبود. طغیان ساکنان زحمتکش خارج از محدوده و سپس اعتصاب های گسترده کارگران نفت و تظاهرات خیابانی کار شاه را یک سره ساخت! تمام.

۲. ضدیت اصلاح طلبان با مسکن سازی!

جمهوری اسلامی در واقع پاسخی کاپیتالیستی به بحران کاپیتالیستی رژیم شاه است. اگر این حکم را بپذیریم در نتیجه انتظار حل مسأله مسکن در چهارچوب نظام اجتماعی تولید سرمایه دارانه توقعی واهی و موهوم است. این نظر من به حساب "سیاه نمائی" یا هر اتهام من در آوردی دیگری گذاشته شود اصلاً مهم نیست. حل مسأله مسکن با روند کنونی - که مالکیت خصوصی را مقدس می داند و تمام قد از خصوصی سازی دفاع می کند - ممکن نخواهد شد. در نظامی که از میان ۸۰ نفر کاندیدای ریاست جمهوری اش - در همین انتخابات اخیر - حتا یک نفر کینزین نیم بند نیز وجود ندارد حل مسائلی همچون مسکن و دستمزد متناسب با رفاه و اشتغال و بهداشت و درمان و آموزش و حمل و نقل مناسب دولتی و سلامت محیط زیست و تأمین آب آشامیدنی سالم و برق و گاز و جاده و مدرسه و بیمارستان کافی دولتی و بیمه های درمانی مفید و غیره ممکن نخواهد بود. در نظامی که جناب عباس آخوندی (رئیس بنیاد مسکن انقلاب اسلامی از ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۲/ وزیر مسکن دولت دوم رفسنجانی ۱۳۷۲ و وزیر راه و شهر سازی دولت اول روحانی ۱۳۹۲ و حامی مسعود پزشکیان) بر سر کوچه و بازار جار می زند که "افتخار می کنم در طول ۶۲ ماه خدمت یک واحد مسکن مهر افتتاح نکرده ام" و مسکن سازی از سوی دولت را رویکردی سوسیالیستی می داند خوش بینی به حل مسأله مسکن اگر بلاهت نیست چیست؟

نگفته پیدا است وقتی درباره پدیده ای به نام عباس آخوندی و مسکن صحبت می کنیم مطلقاً تحلیل مان معطوف به عملکرد یک فرد مشخص حقیقی در یک دولت خاص یا یک برهه سیاسی معین نیست. عباس آخوندی نماد سیاست ها و برنامه های حاکمیت در زمینه مسکن سازی است که می توان آن را با نام بردن از افراد دیگر به عرصه های کار و حمل و نقل و بهداشت و درمان و آموزش و مشابه نیز تسری داد. شکل عمومی شده و مشهور این جریان را می توان در عبارت "تاریخی" وزیر مولتی تریلیاردر بهداشت و درمان حسن روحانی ترسیم کرد. اصطلاح "خودت بمال" جناب دکتر قاضی زاده هاشمی که معروف حضورتان است؟ مخاطب این عبارت پلشت را هم که انشالله از یاد نبرده اید. مردی فقیر و میان سال که از شهرستان خودش را به پایتخت "این مرز پر گهر" رسانده بود و در یک مواجهه اتفاقی با وزیر بهداشت از وی خواسته بود برای حل مشکل فیزیوتراپی وی مساعدت کند! این "خودت بمال" ها در تمام عرصه های هستی اجتماعی مردم کارگر مشاهده می شود. زلزله می آید و هزاران خانه

را ویران می کند مردم باید خودشان دست به کار شوند و بسازند! سیل می آید همین طور! کرونا می آید ایضاً! دزد به خانه شان می زند ایضاً! به دلیل نوسان ولتاژ برق یخچال و تلویزیون می سوزد ایضاً! دچار بیماری وخیم می شوند و به پیشنهاد بی شرمانه "زیر میزی" سنگین سکه و دالر از سوی جراحان نامحترم بر می خورند ایضاً! عملاً دولتی در حوزه رفاه اجتماعی در کار نیست! سر و کله دولت و "برادران" کارگزارش در پولیس و نهادهای مشابه وقتی پیدا می شود که اعتصابی برای دستمزدهای معوقه و ارزان شکل گرفته باشد و یا روسری دختری چند سانت جا به جا شده باشد. در اینگونه مواقع "برادران" وظیفه دارند که "کارگران عزیز" و "خانم های گرامی" را "هدایت" کنند! پولیس است دیگر! گاهی هم هیجان زده می شود و از فرط تماشای صحنه "خفه کردن" جورج فلوید آن را روی یک مهاجر بی پناه افغان بازسازی می کند. زمانی هم که حوصله اش سر رفت و مهاجری در کار نبود شهروندان "خودی" را به ضرب و زور توی صندوق عقب می چپاند!

باری از جناب دکتر عباس آخوندی وزیر مسکن ضد مسکن سازی صحبت می کردیم. شکل و شمایل مشابهی از همین جناب آخوندی را می توان بی کم و کاست در هیأت پر هیبت جناب علی عبدالعلی زاده یافت. او که بعد از استانداری آذربایجان شرقی و "فقر زدائی" از شهر تبریز و لاکچری کردن این شهر در دور دوم دولت سید محمد خاتمی به وزارت مسکن و شهر سازی ارتقا یافته بود از صمیم قلب و بدون این که قصد و غرض و طینت "بد" یا "شر" ی داشته باشد معتقد بود برای پیشگیری از مهاجر پذیری شهر تهران باید زندگی را در پایتخت چنان گران کرد که مردم کور و کچل و گدا گدول و گشنه مشنه فکر اقامت در این شهر پاکیزه را از مغزشان بزدایند! حضرت شان به پاس این خدمات در دولت جناب دکتر حسن روحانی به ریاست هیأت مدیره شستا منصوب شدند. بله بله بله درست خواندید شستا! همان شرکت هدینگ متعلق به سازمان تأمین اجتماعی که سرمایه اش از دستمزد کارگران اخاذی شده بود و سودش به جیب از ما بهتران می رفت. قصدمان از این ذکر مصیبت البته افشاگری نیست. اما محض اطلاع بد نیست بدانید که جناب عبدالعلی زاده به عنوان "رفیق فابریک" دکتر مسعود پزشکبان زحمت مسئولیت سناد تبلیغاتی رئیس جمهوری محترم کنونی را نیز تقبل کرده بود. البته در راه رضای خدا و بدون چشم داشت!

۳. دکترین مسکن سازی اصولگرایان!

در آن سوی داستان که مانند این سو انواع و اقسام "برادران" اصولگرا و محافظه کار از چنار و پاجوش و مقاومت و پایداری و مشابه صف کشیده اند وضع بهتر از این نیست! واگذاری چند هزار میلیاردی املاک به بعضی از مدیران "فقیر و کمی تا حدودی ارشد" شهری و برخی اعضای شورای شهر تهران از سوی سردار خلبان دکتر محمد باقر قالیباف - هنگام تصدی گری وی بر شهرداری تهران - فقط یک نمونه کوچولو کوچولو از تحویل مسکن مجانی و با تخفیف به "رفتگران شهرداری" است! در تاریخ سوم شهریور ماه-سنبله- ۱۳۹۵ روزنامه شرق طی مطلبی با عنوان "۲ هزار میلیارد تخفیف و تقسیط خاص" ابعادی از این "دسته گل" شهردار نظامی تهران را منتشر کرد. فقط ۴ روز بعد روزنامه شهروند در گزارشی ذیل "خانه های نجومی" از "تخفیف بیش از ۵۰٪ این املاک سخن گفت! سازمان بازرسی کل کشور طی گزارشی اعلام کرد که این "زمین ها با قیمت های بسیار نازل (غیر واقعی)" و "با اعمال تخفیف قابل توجه حداقل از ۱۰۰ میلیون تا بیش از ۱ میلیارد تومان" در "قسط های ۶۰ ماهه" به افراد واگذار شده است. چیز زیادی نبود! فقط ۲۰۰ آپارتمان و خانه ویلائی ناقابل! انسان وقتی می شنود "رفتگران تهران" آنقدر پولدار شده اند که می توانند ویلاهایی با تخفیف ۱ میلیارد تومانی بخرند آرزو می کند

یک دست لباس نارنجی اورجینال هالندی گیرش بیاید و سریع روی کت و شلوار "الکساندر آموسو" ی ۱۰۲۰۰۰ دالری بپوشد و به استخدام بخش "پاکبانی" و "نظافت" شهرداری تهران در بیاید! برای این که مخاطب از این بحث "بیهوده" حوصله اش سر نرود دوستان "کنجکاو" را به ادامه ماجرا در محوطه جریمة "هلدینگ یاس" پاس می دهم و فعلاً پشت هجده قدم می ایستم و وا می دهم!

قرار دادن قالیباف و جلیلی در یک صف واحد انصافاً اگر ناشی از سهل انگاری نباشد متأثر از ناآگاهی از رویکردها و برنامه های دو طرف است. قالیباف به لاریجانی و باهنر و حتا پزشکيان نزدیکتر است تا جلیلی و پایداری. یک لحظه آخرین روزها و ساعات واپسین انتخابات ریاست جمهوری چهاردهم را به یاد بیایید تا شما هم مثل نویسنده به این نتیجه برسید که خلبان محمد باقر نمی خواست سر به تن دکتر سعید باشد. کنایه ها و متلک های عریان سمپات های جریان پایداری به قالیباف به مراتب بیشتر از حمله آنان به پزشکيان بود. (در این زمینه بنگرید به دو مقاله "پزشکيان و رقیبان" از همین نویسنده.) مسابقه حذفی این دو به جایی رسید که اگر در دقیقه نود به قالیباف یا جلیلی می گفتند در صورت انصراف به نفع دیگری پزشکيان شکست خواهد خورد آنان به نفع دوست محافظه کار خود کنار نمی رفتند. علاوه بر فقدان اتوریته و هژمونی شخصی که در میان سیاستمداران محافظه کار مشترک است، مسأله بسادگی این است که با هر درجه از رویکردها و صحبت های سطحی، قالیباف و جلیلی هر دو با هم مجموعاً وزن رئیسی را نداشتند و از اجماع اصولگرایان نیز برخوردار نبودند. به هر حال و با وجودی که سعید جلیلی هرگز دارای منصبی اجرائی و مرتبط با مسکن و شهرسازی و مشابه نبوده است اما به اعتبار حضور دوستان همفکرش - از جمله بذرپاش در وزارت راه و شهرسازی دولت رئیسی - و پنج وزیر دیگر و فعالیت "دولت سایه" - اصطلاح مورد علاقه جلیلی- و بحث های نزدیکان او می توان وی را در همین زمینه نیز محک زد. **یاسر جبرائیلی** که رئیس دانشکده اقتصاد دانشگاه شریف را "فریدمنی" می خواند، طی یادداشتی تحت عنوان "بچه های شیکاگو، از سانتیاگو تا تهران" در تقابلی واضح با موسا غنی نژاد خود را فردی "ضد نئولیبرال" می داند و به صراحت از کودتای چیلی انتقاد می کند. ایشان از نویسندگان برنامه اقتصادی ابراهیم رئیسی است و قرار بود به دولت او نیز راه یابد. که نشد! درست مانند سعید محمد! جبرائیلی از مهمانان ثابت برنامه تلویزیون اینترنتی "جدال" است. عملکرد دولت رئیسی در حوزه مسکن و واگذاری ها - تحت عنوان "مردمی سازی اقتصادی" و "مولد سازی" و "برنامه هفتم توسعه" و "افزایش سن بازنشستگی" و "انجماد دستمزدها" و احتمال ارجاع مصوبه مزد به مجلس شورای اسلامی بی گمان نمی توانسته دور از چشم و طرح و برنامه سید یاسر جبرائیلی صورت گرفته باشد. نظر وی درباره حل مشکل اشتغال به مراتب جالب تر از وزیر نخست دولت رئیسی است که مدعی بود با "یک میلیون تومان می توان ایجاد اشتغال کرد!" جبرائیلی از بیخ و بن به طبقه کارگر اعتقادی ندارد و بر این باور است که برای حل مسأله استثمار باید کارگر را تبدیل به "خویش فرما" کرد!! او در مطلبی تحت عنوان "بديل نظام سرمایه داری" (روزنامه سازندگی/ ۶ خرداد ۱۴۰۳) انتقاد مارکسیست ها به نظام سرمایه داری را - که از نظر وی "یک اقلیت کارفرما مالک ابزار تولید است و اکثریت جامعه را به عنوان کارگر و مزدبگیر به استخدام خود در می آورد" - می پذیرد. در عین حال جبرائیلی معتقد است که دلیل شکاف طبقاتی در نظام سرمایه داری "برخاسته از سیستم منحصر به فرد تولید سرمایه داری یعنی تولید متمرکز و انبوه است که به صورت طبیعی یک اقلیت سرمایه دار و یک اکثریت کارگر در جامعه ایجاد می کند." به عقیده وی "اقلیت سرمایه دار هم به سبب برخورداری از توان بالاتر اقتصادی و هم به سبب در اختیار داشتن ابزار تولید انبوه منابع عمومی را نیز در اختیار می گیرند و یک مؤلفه مهم ثروت اندوزی به امکانات قبلی شان افزوده می شود." به نظر جبرائیلی "مارکسیست ها

این اشکال بنیادین در نظام سرمایه داری را بدرستی تشخیص دادند اما راهکاری که ارائه کردند، فاجعه آفرید. آنها با نفی مالکیت خصوصی، انگیزه خلق ثروت را در انسان کشتند. " در برابر مارکسیست ها که برای الغای مالکیت خصوصی بر لوازم تولید و تبدیل ارزش کالائی به ارزش مصرفی و لغو کار مزدی بر مبنای نظریه ارزش مبارزه می کنند، نظریه پرداز اقتصادی جبهه پایداری ضمن به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی به راهکار "خویش فرما" متوسل می شود. " ما برای مشارکت آحاد مردم در اقتصاد، یک بدیل برای سیستم تولید سرمایه داری می خواهیم و این بدیل، یک « سیستم تولید کوچک مقیاس و غیر متمرکز» است که در آن عموم مردم امکان مالکیت شخصی توأم با مدیریت بر ابزارهای تولید خود را داشته باشند. صرفاً در چنین سیستمی است که کارگر امکان خواهد یافت از مزدوری برای کارفرما تبدیل به کارفرمای خویش شده...." او سپس برای اثبات نظریه خود به "کارگاه های قدیمی فرشبافی" که در زیرزمین های نمور با وجود پنج شش کارگر فرش تولید می کردند استناد می کند و البته توضیح نمی دهد که به فرض محال توانستیم به عهد بوق برگردیم و با گفتن "ورد"ی شبیه "اجی مجی لاترجی" (agis la magie la Terre reagit) صنایع غول آسای خودروسازی و کشتی سازی و تسلیحات و هوا فضا و آسمانخراش ها و فولاد و سیمان و آلومینیم و ذوب آهن و نیروگاه های عظیم تولید برق و آب و پالایشگاه های نفت و گاز و پتروشیمی و بنزین و راه سازی و مشابه را به "سیستم تولید کوچک مقیاس و غیر متمرکز" - مورد نظر جناب جبرائیلی - تبدیل کردیم و به عصر تولید قرقره رسیدیم بسیار خوب تکلیف بازار با توجه به اصل به رسمیت شناختن "مالکیت خصوصی" چه می شود؟ تکلیف نظام توزیع این ابزار به کجا می رسد؟ سهم دستمزد به عنوان نیروی کار اجتماعاً لازم برای تولید کالا نسبت به بهای اعلام شده چگونه تعیین خواهد شد؟ با توجه به هزینه تولید و منابع و سود، قیمت گذاری از کجا خواهد آمد؟ مواد خام چطور؟ آیا در این نظام تولید چیزی به نام ارزش اضافه وجود دارد؟ بنادر و سیلوها و معادن و فرودگاه ها و سیستم های خدماتی - مانند همین "صدا و سیمای" حکومت- چگونه در مقیاس "تولید کوچک و غیر متمرکز" اداره خواهد شد؟ اصلاً در این سیستم تولید فضائی "سود" هم در کار است یا نه؟ همه چیز "یر به یر" است؟ این که با این ابزار تولید کوچک به جز "دارت" و "توپ پلاستیکی" چگونه می توان مثلاً موشک کروز یا جاولین ساخت یک مسأله است و مسأله "ارزش" و مزد و قیمت و توزیع مسأله دیگر! یاسر جبرائیلی و دوستانش از جمله عطا بهرامی و ابوالفضل ظهیر وند - تحت ریاست جناب سعید جلیلی و زعامت آیت الله سید محمد مهدی میرباقری - قصد داشتند با کسب قدرت دولت چهاردهم مچ تفکر منحنی بورژوائی امثال عباس آخوندی را - که در "برنامه" های نانوشته پزشکیان جلوه کرده بود- بخوابانند و "بدیل سرمایه داری" خود را بر مبنای الگوی پیش گفته پیاده کنند. البته این بدیل از همان سال ۱۴۰۰ و عروج دولت رئیسی به ایشان داده شده بود. این که چرا به مرحله اجرا نرسید و از برنامه نئولیبرالی و فقرزای عمیقاً ضد کارگری "توسعه هفتم" سر در آورد، بدرستی دانسته نیست. حل مسأله ۸ میلیون مسکنی که جناب رئیسی در رقابت های انتخاباتی وعده داده بود می باید در چهارچوب همین "خویش کارفرمائی" عملیاتی شود. چطور؟ سریع خواهیم گفت.

الف. اعطای زمین های بلااستفاده دولتی به کارگران/ ب. قطع دستان پلید پیمانکاران و انبوه سازان/ پ. ساخت و ساز این زمین ها از سوی خود کارگران/ ت. بر مبنای این محاسبه چون ساختن خانه ویلایی مستغنی از پی ریزی نیرومند و بی نیاز از آسانسور و پلکان است در نتیجه هزینه آن نیز ۵۰٪ کمتر از انبوه سازی خواهد بود. دست واسطه های شیاد هم که قطع شود سود آنان به جیب "کارگران خویش فرما" خواهد رفت! مرسی!

اجازه دهید به سرعت روی این خلاقیت بی مانند و "بدیل سرمایه دارانه" ی جناب جلیلی و دوستانش خم شویم و بگذریم. اول این که یافتن زمین برای ساختن خانه ویلانی در شهرها – از شمال و مرکز گرفته تا منتهاالیه جنوبی- امری محال است. درست مانند یافتن "انسان شعر مشهور مولانا "گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما...." شما که احتمالاً قرار نیست مردم بی خانمان را در جست و جوی زمین خانه ویلانی رایگان و دولتی در شهرها – زبانم لال – سر کار بگذارید. به این ترتیب این زمین ها را باید در بر بیابان یافت! این که تکلیف آب و برق و گاز و جاده و مدرسه و درمانگاه و سایر خدمات مورد نیاز انسان ها چه می شود را لابد باید در همان چهارچوب "تولید کوچک مقیاس غیر متمرکز" یافت. یعنی چه؟ یعنی این که: دوم. کارگران پس از تصاحب این زمین ها کار و زندگی خود را به امان خدا رها می کنند و یکی دو سال از جیب مبارک میل می فرمایند و از کار اخراج می شوند. چرا؟ به این دلیل ساده که کارگران برای ساختن این "خانه های ویلانی" به شیوه "خویش فرما" باید دنبال مهندس نقشه کش و تهیه و تأمین سیمان و میل گرد و آهن و فولاد و کاشی و شیشه و غیره بروند. از صب تا شب! البته خود کارگر که نمی تواند آجر روی آجر بگذارد. در نتیجه معمار می خواهد و چندین کارگر ساختمانی! در نتیجه تا اطلاع ثانوی "کارگر خویش فرما شده" برای صاحب خانه ویلانی شدن باید علف بخورد. زن و بچه اش نیز ایضا! بعد از ساخته شدن "خانه" می رسیم به آب. لابد کارگر باید دنبال یک مغنی بگردد تا در این وضع به خنس خورده آب شهری برایش چاه بکند. بعد البته برق است و گاز و نان..... البته به گمانم بشود با یک تنور داخل خانه ویلایی به "بانو" ی خانه آموزش داد که نان را در همانجا بپزد. خب اگر مثلاً ناگهان یکی از بچه ها هوس بستنی یا پفک نمکی کرد چه؟ حالا پیتر بماند؟! لابد جمعی از کارگران خویش فرما در همان کارگاه های خود اقدام به تولید خرت و پرت های مورد نیاز کودکان خواهند کرد! چه خوب! چه ساده!

جمع کنید این بساط مارگیری را! چه بسا این "بدیل سرمایه داری" به درد یک دوره تاریخی طبقاتی مشخص بخورد. دوران پیشا برده داری! در عصر شدیدترین برخوردهای خونین طبقاتی میان دو اردوی کار – سرمایه این مباحث حتا برای زیرنویس داستان های ژول ورن نیز زیادی تخیلی است!

داستان "پر آب چشم" مسکن را با توجه به بخشی از رویکردهای دولت سیزدهم (ابراهیم رئیسی) ادامه و خاتمه خواهیم داد.

۱۳ شهریور ۱۴۰۳ / ۳ سپتامبر

۱. "خطر فلاکت" نام جزوه ای است از لنین که در ابتدای انقلاب بلشویکی و احتمال سقوط اقتصادی روسیه نوشته شده است. این عنوان ترجمه نادرستی از عبارت "نا به جایی طبقاتی" است.

۲. https://www.youtube.com/watch?v=IQdc_IzMD7E